

بمناسبت ۸ مارس روز جهانی زن

درباره جنبش زنان در ایران

چند سال است که زنان در ایران علیرغم تمام محدودیتها و فشارهایی که بر آنها می‌رود وسیعا به فعالیتهای اجتماعی پای گذاشته اند، تشکل بره می اندازند، نشریات خود را انتشار میدهند، فعالیتهای ادبی و هنری شان شکوفاست، در میان نخبگان‌شان بحث و جدل در زمینه های حقوقی، مذهبی، آموزشی و فرهنگی رونق بسیار دارد، و بحثهای مربوط به مسائل زنان در سطوح و جنبه های مختلف در جامعه طرح میشوند و وسیعا در مطبوعات و نشریات مختلف انعکاس می یابند. این در حالیست که تغییر موثری در موقعیت حقوقی آنها و قوانین تبعیض آمیزی که رژیم اسلامی از بدو استقرار خود به آنان تحمیل کرده بوجود نیامده است و جنب و جوشهای اعتراضی زنان علیه موقعیت فرو دستشان و خشونت قوانین حاکم، از مجاری مختلف سر باز میکند. بخشی از این اعتراضات و مطالباتی که در پی آن می آیند از کانال دو جریان اصلی فمینیسم، فمینیسم دولتی و فمینیسم مستقل بیان میشوند. در کنار این دو جریان، روند اقتصادی، اجتماعی رو به رشد در چند ساله اخیر بازیگران دیگری را به صحنه آورده است.

در میان شبکه های متعدد و متنوعی که فعالین امر زنان ایجاد کرده اند، جریانی که به "فمینیسم دولتی" معروف شده و به اصلاحگران دوم خردادی نزدیک است، از لحاظ سیاسی دست بالا را دارد. سازمانهای وابسته به این جریان (که دست اندرکارانشان الزاما یکدست نیستند و بیانهای متفاوت و حتی متناقضی با یکدیگر دارند) از کانال روابطی که با محافل سیاسی - مذهبی و دولتی دارند به شکل گروه فشار بر نهادها و گروههای تصمیم گیرنده و قانونگذار عمل میکنند؛ با سیاست "لابینگ" خود به تعدیل تبعیضات در موقعیت حقوقی زن، بویژه در عرصه خانواده میپردازند و امر زنان را از طریق چانه زنی و سازش با مقامات و نهادهای حاکم به پیش میبرند. این جریان علیرغم پراگماتیسمی که مدعی آنست، و غرولندهایی که به بی مهری اطلاع طلبان نسبت به امر زنان میکنند (انکار وجود مسائل زنان از سوی آنان و یا در بهترین حالت موکول کردن حل این مسائل به از میان بردن مردسالاری و تغییر معیارهای ارزشی)، در فضای ایدئولوژیک اصلاح طلبی اسلامی و حکومتی محصور است و خصلتا ظرفیت زیر سؤال بردن روابط اجتماعی ناظر بر جنسیت را ندارد. رژیم اسلامی با تحمیل خشن ترین تبعیضات جنسی به زنان وضع را بجایی رسانده که کوچکترین تغییر در قوانین مربوط به ابتدایی ترین حقوق زنان (ازدواج، طلاق، حضانت) اهمیت بسیاری در زندگی یکایک آنان مییابد؛ اما اصلاح محدود این قوانین نهایت ظرفیت اصلاح طلبان و فمینیسم سخنگوی آنست که در عمل (و حتی در بیان) نه ایجاد برابری حقوقی بلکه دستیابی به تعادل حقوقی را هدف دارد و مدعی است که جمع این تغییرات بتدریج ماهیت رژیم اسلامی را تغییر میدهد. ایجاد برخی تغییرات و بهبودهای حقوقی محدود در موقعیت زنان مورد نیاز سرمایه داری نیز میباشد و همین پاسخگویی به نیاز سرمایه است که بعضی اصلاحگران حکومتی را به انجام آن وادار میکند.

فمینیسم مستقلی که سازمان و متحد سیاسی ندارد و از زد و بندهای سیاسی بهره نمیگیرد، خود را در مطبوعات عمومی یا ویژه زنان مطرح میکند، و به نظر میرسد به ناچار برای بقاء و یا پیشروی تدریجی خود، استراتژی "غیر سیاسی" بودن را در بحث های عمومی و بیرونی برگزیده است.

ورود گسترده زنان به بازار کار، عرصه های گوناگون اجتماعی را برویشان گشوده و بسیاری از غیر نخبگان و جوانان را در میان آنان بمیدان فعالیت و مبارزه کشانده است. جنب و جوشی که در میان این زنان بره افتاده، حتی سازماندهی گردهمایی های خودجوش (نظیر ۸ مارس) را ممکن کرده است. حرکات اعتراضی آنان که بیانهای گوناگون و متنوعی مییابد از محافل

بسته خارج شده و در سطح جامعه منعکس می شود. اما علیرغم همه اینها هنوز در ایران با جنبش اجتماعی زنان مواجه نیستیم. چرا که تا زمانی که حرکتی وسیع با مشارکت توده ای و متشکل از پائین وجود نداشته باشد، چنین جنبشی شکل نمیگیرد. و بدون وجود چنین جنبشی، صادق ترین پیشتازان امر زنان نیز یا با شرکت در ان.جی.او ها حداکثر به گروه فشاری تبدیل میشوند که خواستهای سر و دم بریده ای را با سازش و مماشات سیستماتیک در دستور میگذارند، یا در عرصه روشنگری و ترویج محدود میمانند و از لحاظ اجتماعی کم تاثیر باقی می مانند. بنابراین امروز مسئله اصلی کمک به برپایی جنبش علنی اجتماعی فراگیر زنان برای ایجاد تغییرات اساسی در موقعیت خود آنها و نیز در جامعه است. جنبش توده ای در صورتی پای میگیرد که راه های عملی برای حل مشکلات مشترک این توده فراهم کند. فعالین سوسیالیست امروز تنها با مسئله آگاهگری و افشاگری مواجه نیستند، بخش قابل توجهی از زنان ایران امروز بر "هویت" خود و ستمی که بر آنان میروند آگاهند، بعلاوه اینکه آگاهگری تنها با یک پراتیک واقعی معنای خود را خواهد یافت. پراتیکی که امروز مورد نیاز است، بر احیای سنتهای سوسیالیستی در جنبش کارگری و کار توده ای یعنی بر آوردن نیازهای آحاد طبقه به نیروی خود آنها، استوار است؛ این به معنی اتکا به همیاری و همبستگی و تعاون در بر آورده کردن خواستها و نیازها از پائین و به ابتکار و خلاقیت خود این توده، و مجبور کردن مراجع قدرت به پذیرش و برسمیت شناختن این اقدامات است.

بدیهی است که بسیج توده ای زمانی و جایی امکان پذیر میشود که افراد در کنار یکدیگر بکار و فعالیت اقتصادی و اجتماعی مشغولند و بر اساس منافع و خواستهای مشترک با یکدیگر همراه میشوند. این اصل کلی در مورد زنان نیز صادق است. اتحاد زنان در مقیاس کلی قابل دسترس نیست، بلکه در تماس و رابطه پایدار در محل کار یا سکونت است که این اتحاد عملاً ممکن میشود.

پیوستن نیروی کار غیر ماهر زنان به بازار کار در سالهای اخیر، زنان را به بخش قابل توجهی از طبقه کارگر ایران تبدیل کرده است. با ادغام اقتصاد ایران در بازار جهانی این روند رو به گسترش خواهد گذاشت. بر هیچکس پوشیده نیست که زنان کارگر بیحقوق ترین و ارزانتین بخش طبقه کارگرد و شکننده ترین موقعیت را در بازار کار مزدی دارند. تبعیضات جنسی و نابرابری های حقوقی که فرودستی اجتماعی زن در ایران را نهادینه می کنند، به سرمایه داری در این کشور اجازه داده که بدون هیچگونه محدودیتی از ذخیره کار فوق ارزان و بسیار منعطفی بهره برد، با فراغ بال انباشت کند و منت رشد اقتصادی چند درصدی را بر سر جامعه بگذارد.

زنان کارگر که عمدتاً در کارگاههای کوچکی که کارگران آن تحت هیچگونه پوشش اجتماعی قرار ندارند و مشمول قانون کار نمیشوند، شاغلند و تعلق آنان به جنس دوم و موقعیت فرودستان را در عرصه کار جاودانه میکند؛ در اجتماع و خانواده نیز در معرض اجحافات قوانین عمومی قرار دارند. بهمین دلیل زنان کارگر حلقه رابط جنبش عمومی زنان برای برابری حقوق و جنبش کارگری در ایران را تشکیل میدهند. آنها با همه خواستهای خود چه ویژه و چه مشترک در جنبش کارگری شرکت خواهند کرد.

تبدیل زنان کارگر به ستون فقرات جنبش زنان، نیروی این جنبش را در کنار جنبش کارگری قرار خواهد داد و تضمینی بر این خواهد بود که جنبش زنان خود را از زیر نفوذ اصلاح طلبان خلاص کند.

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری

مارس ۲۰۰۴